

تمایز قاعده فقهی با قاعده اصولی

حسین تقی پور سطح ۴ حوزه علمیه و دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی (نویسنده مسئول)
taqi51@yahoo.com

علی محمد خراسانی طلبه سطح سوم حوزه علمیه قم A.m.khorasani17@gmail.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۲/۲۰ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۴/۱۰

چکیده

یکی از موارد مهم و کار بردی در دانش فقه و اصول تمایز و تفاوت «قاعده اصولی» با «قاعده فقهی» و نحوه وقوع آن‌ها در طریق استنباط احکام است. علم اصول، واسطه ای برای استنباط و کشف احکام اند و در طریق استنباط احکام واقع می‌شوند. درحالی که قواعد فقهی برای استنباط احکام نبوده و در طریق استنباط واقع نمی‌شوند؛ بلکه قواعد فقهی بر احکام فرعی تطبیق می‌شوند، و به عبارت دیگر؛ قاعده اصولی نسبت به احکام مکلفین جنبه توسیطنی دارد و قاعده فقهی جنبه تطبیقی، به عبارت دیگر قواعد اصولی، واسطه‌ای برای استنباط و کشف احکام‌اند و در طریق استنباط احکام واقع می‌شوند، و قواعد فقهی واسطه برای استنباط احکام نبوده و در طریق استنباط واقع نمی‌شوند، بلکه قواعد فقهی بر احکام فرعی تطبیق می‌شوند. بنا براین قاعده فقهی حکم شرعی کلی است و قاعده اصولی واسطه در اثبات حکم شرعی می باشد..

واژگان کلیدی: قاعده اصولی، قاعده فقهی، استنباط احکام، ادله، حکم.

مقدمه

در ابتدای تکوّن و حتی تدوین علم اصول فقه بسیاری از مباحث کنونی اصول فقه مطرح نبود، اندک اندک به حسب نیازهایی که احساس می‌شد مباحثی افزوده گردید. البته همه آن افزوده‌ها در یک نگاه کلی در قالب یک علم واحد می‌گنجد و طبع آدمی هم تنفیری از آن ندارد زیرا همه آنها نیاز فقیه به حجت را تامین می‌کنند. انصافاً در پرتو همین مسائل بعدی‌الورود یک فقیه قدرت شگرفی در راه کشف احکام شرعیّه از مدارک احکام بدست می‌آورد. باید بدانیم این دسته از مسائل که توسط اسطوانه‌های فقاہت از سلف صالح تا خلف حاضر افزوده شده است، نمی‌تواند بی‌اختیار و صُدغه باشد حتماً یک نظم صناعی و ارتباط ارگانیکی بین آنها برقرار است. این نکته از نظر دور نماند که بالوجدان بین این مسائل جدیدالورود و دیگر علوم مورد نیاز یک فقیه مثل علم رجال، حدیث، لغت، تفسیر و ... فرق

واضح می‌یابیم.

فلسفه وجودی و رسالت اصلی مسائل اصولی، رفع نیازمندی فقیه در راستای تشخیص وظایف مکلفین می‌باشد بخلاف علوم ادبی، تفسیر و ... با آن که فقیه به آن محتاج است، ولی رسالت اساسی و ذاتی آنها تشخیص وظایف مکلفین نیست.

متن مساله اصولیه یک حکم شرعی نیست بلکه نتیجه آن یک سلسله احکام و یا وظایف کلیه است. از همین روست که بحث از حجیت استصحاب در شبهات موضوعیه و نیز اصالة البرائه و الاحتیاط جاری در شبهات موضوعیه، نمی‌تواند جزو مسائل اصولیه باشند. چون نتایج آنها احکام و وظایف شخصییه است، لذا استصحاب (مثلاً) دو وجهه دارد، یک روی آن بحث از اصل حجیت و استناد به آن است، که به این لحاظ در شمار قاعده اصولیه قرار می‌گیرد، و بر عهده علم اصول است. روی دیگر آن جنبه تطبیق آن بر موضوعات مشتبهه است، که در این صورت در عداد مسائل فقهیه است و بر عهده فقه می‌باشد.

مفهوم شناسی موضوع

الف. قواعد در لغت

قواعد، جمع قاعده، به معنای اساس و ریشه است. طریحی در تبیین کلمه در آیه «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (بقره: ۱۲۷) می‌نویسد: «القواعد جمع القاعده وهی الاساس لما فوقه». قواعد جمع قاعده و به معنای بنیان و پایه برای چیزهایی است که بر آن گذاشته می‌شود. قاعده افزون بر آنکه در امور مادی مانند بنیانهای ساختمان به کار گرفته می‌شود، در مورد امور معنوی و پایه‌های غیر مادی نیز که جنبه‌ای زیر بنایی دارد به کار گرفته شده است. پایه‌های هر علمی را قواعد آن علم می‌گویند که این قواعد مسائل اساسی و مبانی اولیه آن علم را تشکیل می‌دهد و بسیاری از مسائل فرعی و شاخ و برگهای علم متوقف بر استحکام آن پایه‌هاست، از این رو، قواعد فقه از نظر لغت پایه‌ها و زیربنای علم فقه است. (طریحی، ۱۴۰۸: ۱ / ۵۲۹. نیز: ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳ / ۳۶۱؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۱ / ۳۸۸).

راغب اصفهانی می‌نویسد:

«و قواعد البناء، اساسه، قال الله تعالى: «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ. (راغب اصفهانی، ص ۴۱۹).

علامه فیومی می‌نویسد:

ابن منظور می‌نویسد:

«والقاعدة أصل الأاس والقواعد: الأساس.» (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق)

ب. قواعد در اصطلاح فقیهان

اندیشمندان علم فقه، در تعریف اصطلاحی قاعده اتفاق نظر ندارند و هر یک از تعاریف رسیده به یکی از جنبه‌های تمایز قاعده فقهی با سایر قواعد اشاره دارد که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

تهانوی در توصیف این اصطلاح می‌نویسد:

... آنها امر کلی منطبق علی جمیع جزئیات عند تعرف احکام‌ها منه (تهانوی، ۱۳۷۶؛ طریحی، همان: ۱/۵۳۱)؛ قاعده امری کلی و فراگیر است که در هنگام شناسایی احکام جزئیات از آن بر تمامی جزئیات خود منطبق است.

برخی این‌گونه تعریف کرده‌اند:

اصول فقهیه کلیه فی نصوص موجزه دستوریه تتضمن احکاما تشریعیه عامه فی الحوادث التي تدخل تحت موضوعها (زرقاء، ۱۳۸۷: ۲/۹۴۶)؛ قواعد فقهی، اصول فقهی کلی است با عبارتهای کوتاه و اساسی که دستورهای تشریعی را متضمن است که این دستورات عامه رویدادهایی را شامل می‌شود که در موضوعات آن‌ها داخل است.

آقای فیاض قاعده را چنین تعریف کرده‌اند: «فإنَّها تقع فی طریق استفادۀ الأحكام الشرعیۀ الإلهیۀ، ولایکون ذلک من باب الإستنباط و التوسیط بل من باب التطبيق؛ (قواعد فقهی) قواعدی است که برای به دست آوردن احکام شرعی الهی از آن‌ها استفاده می‌شود، (این نحوه استفاده) از باب استنباط و واسطه قرار دادن برای حکم نیست (مانند قواعد اصولی)؛ بلکه این استفاده از باب تطبیق بر مصادیق است.» (محمداسحاق فیاض ۱۴۱۰: ۱/۸).

آقای مصطفوی می‌نویسد:

القاعده به حسب الاصطلاح الفقهی عبارة عن الأصلِ الكُلِّی الَّذی ثَبَّتَ من «أدلته الشرعیه و ینطبق بنفسه علی مصادیقہ انطباق الكُلِّی الطبیعی علی مصادیقہ؛ قاعده به حسب اصطلاح فقهی عبارت است از: اصل کلی که به وسیله ادله شرعی ثابت شده و خود (بدون واسطه) بر مصادیقش منطبق است (همانند) کل طبیعی که بر مصادیقش منطبق می‌باشد.» (سیدکاظم مصطفوی، ۱۳۸۸ ش: ۱/۲۱).

آقای مکارم در تعریف قاعده فقهی می‌نویسد: قاعده فقهی عبارت است از قانون کلی بر گرفته از ادله قطعی و قابل تطبیق به مصادیق جزئی همانند تطبیق کلی طبیعی بر افرادش مثل قاعده طهارت؛ و یا قاعده فقهی عبارت است از حکمی کلی فقهی که در ابواب مختلف فقه یا موضوعات متعدد بکار می‌رود. مثلا لا ضرر قاعده ای است فقهی، این قاعده در باب بیع، اجاره، نکاح طلاق وخیلی از ابواب فقهی دیگر بکار می‌رود. قاعد اقرار قاعده فقهی دیگری است که در هر موضوعی که به زبان اقرار کننده باشد جاری است.

برخی از نویسندگان چنین تعریف کرده‌اند: «القواعد الفقهیه هی احکام عامه فقهیه تجری فی ابواب مختلفه» یعنی قواعد فقهی احکام کلی هستند که در بابهای گوناگون بکار می‌رود. (مکارم، ۱۴۱۱: ۱۶/۱)

بعضی از علمای اصولی در باره قواعد و مسئله اصولی چنین گفته‌اند: «قاعده فقهی قضیه‌ای است که حکم محمولی آن به فعل یا ذاتی خاص متعلق نباشد، بلکه بسیاری از افعال یا ذوات متفرق را که عنوان حکم محمولی بر آن‌ها صادق است، شامل باشد، خواه آن حکم محمولی حکم واقعی اولی باشد، از قبیل قاعده لا ضرر و قاعده لا حرج که در همه ابواب فقه ممکن است مورد پیدا کند و اجرا شود، یا حکم ظاهری باشد،

از قبیل قاعده تجاوز و قاعده فراغ». (محمود شهابی، ۱۳۷۵: ۷ / ۱۶۷).

از تعاریف فوق سه خصوصیت به دست می‌آید:

۱. اصلی کلی است، گرچه در مواردی این اصل به علل مختلف استثنا خورده است.
۲. به وسیله ادله شرعی، اعم از آیات، روایات و اجتماع فقها، ثابت شده است.
۳. بدون واسطه بر مصادیق خود تطبیق داده می‌شود، مانند انطباق کلی طبیعی بر مصادیقش.

ج. تعریف قاعده اصولی

آقای شاهرودی می‌نویسد: در اصول فقه از قواعدی بحث می‌شود که نتیجه آن‌ها در استنباط حکم شرعی مورد استفاده مجتهد قرار می‌گیرد. از این رو، علم اصول فقه نسبت به علم فقه، علمی ابزاری است که فقیه به وسیله آن می‌تواند احکام شرعی فرعی را از منابع آن‌ها یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل استنباط کند.

استنباط هر حکم شرعی اعم از تکلیفی و وضعی از منابع چهارگانه فقه، نیازمند یک یا چند مسأله و قاعده اصولی است. برای مثال، استنباط حکم وجوب نماز از آیه «أَقِمْوَا الصَّلَاةَ» به دو قاعده اصولی «صیغه امر «أَقِمْوَا» ظهور در وجوب دارد» و «ظواهر قرآن حجت است» وابسته است. (شاهرودی، ۳ / ۱۴۲۶ هـ ق) بعضی گفته‌اند: قواعد اصولی قواعد کلیه‌ای است که اگر مصادیق و صغریات آنها را به دست آورده و به آن قواعد ضمیمه کنیم نتیجه آن، حکم کلی فقهی می‌شود (چه حکم واقعی و چه حکم ظاهری)، مثلاً: «دلالت امر بر وجوب» قاعده‌ای است اصولی، زیرا اگر مصادیقی از امر را به دست بیاوریم، فی‌المثل: امری که به نفقه دادن به زن و فرزند تعلق گرفته است، و این مصداق را به آن قاعده ضمیمه کنیم، یعنی بگوییم: «به نفقه دادن به زن و فرزند امر شده است» و «هر چیز که به آن امر شده واجب است» (زیرا امر بر وجوب دلالت می‌کند) نتیجه می‌دهد که «پس نفقه دادن به زن و فرزند واجب است» و این نتیجه حکمی است فقهی. (گرجی، ابو القاسم، ۱۴۲۱ هـ ق: ۱۳۷/۱).

صاحب کفایه می‌گوید: قاعده اصولی کلی است که بر تمام موضوعات مسائل علم اصول منطبق است، چه از ادله اربعه باشد و چه نباشد. (آخند خراسانی، ۱۴۲۶ هـ ق: ۱ / ۶).
لذا قاعده اصولی مسائلی است که می‌تواند کبرای قیاس استنباط قرار گیرد، یعنی: کبرای قیاسی که اگر صغرای مناسب، ضمیمه آن گردد نتیجه آن حکم کلی فقهی است، مانند مسأله حجت بودن و یا حجت نبودن خبر واحد، استصحاب و...

د. پیشینه قاعده فقهی و اصولی

قواعد فقه و اصول از پیشینه طولانی برخوردار است؛ بنیان‌گذاری علم اصول و فقه را به پیامبر اعظم (ص) نسبت داده‌اند: بی‌شک مومنان علوم اسلامی شخص رسول خدا (ص) است که با توجه به وحی الهی، کلیات و فروع فقهی را برای مردم بیان کرده‌اند و مسلمانان نیز براساس ظرفیت‌های خویش از آن

بهره گرفتند. (برجی، یعقوبعلی، ۱۳۹۳ش: ۲۹/۱) با رحلت رسول گرامی اسلام امام باقر و امام صادق (ع) به صورت رسمی شاگردانی را تربیت کرد و قواعد و مسائل این علوم را به آنان تعلیم داد، (میر عمادی، سید احمد، ۱۳۸۰ش: ۱۴/۱) بعضی از متأخرین، آن قواعد را به صورت کتاب درآوردند؛ مانند کتاب «اصول آل الرسول» و «الفصول المهمة فی اصول الأئمة» و همچنین کتاب «الاصول الأصلیه».

اولین کسی که کتاب جداگانه‌ای در علم اصول نوشت، هشام بن حکم از شاگردان امام صادق (ع) است. وی کتاب «الفاظ» را که مباحث آن مهم‌ترین مباحث علم اصول است، به رشته تحریر درآورد. سپس یونس بن عبدالرحمن شاگرد امام موسی کاظم (ع) کتاب «اختلاف الحدیث و مسائله» را نوشت که مبحث تعارض دو حدیث و مسائل تعادل و تراجیح در دو حدیث را از امام کاظم (ع) بیان می‌کند.

بعد از این دو بزرگوار کتاب‌های زیادی در این علم از طریق اهل سنت و علمای شیعه به چاپ رسیده است. (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق: ۸/۱) که در عصر علمای بزرگی چون شیخ مفید، شیخ طوسی و علامه درضمن مباحث فقه و اصول مورد بحث واقع شده است.

کتابهایی در این زمینه نیز وجود دارد مانند اثر مشهور کتاب تمهید القواعد که شهید ثانی نوشته‌اند، عناوین میرفتاح مراغه‌ای شاید یکی از پرمایه‌ترین ماخذ در این علم باشد که بیش از ۹۳ قاعده فقهی عنوان شده است.

عواید الایام ملا احمد نراقی که در قرن ۱۳ قمری به رشته تحریر درآمده بسیاری از این قواعد را در بر دارد این دو بزرگوار تا حدودی قواعد فقهی را به صورت مفصل بحث کرده‌اند.

مفصل‌ترین منبع در این باره کتاب قواعد فقه مرحوم میرزا حسن بجنوردی است که با شش مجلد به پایان رسیده است و از عباراتی نسبتاً ساده و روان بر خوردار است.

کتاب دیگر قواعد فقه تالیف آیت الله ناصر مکارم شیرازی است.

القواعد کتاب دیگری است که استاد سید محمد کاظم مصطفوی تالیف کرده و در سال ۱۳۷۰ خورشیدی منتشر شده است که دارای صد قاعده فقهی، اعم از معاملات و عبادات می‌باشد و قواعد فقه را به صورت روشمند بحث کرده است.

واژه اصول فقه

با واکاوی لغوی واژه اصول فقه نیز به این رسالت علم اصول، یعنی حجّت‌سازی برای فقه، پی می‌بریم، زیرا «اصول» جمع «اصل» است، یعنی پایه و اساس هر چیز، جماد یا نبات، یا حیوان یا علوم.^۱ بنابراین، «اصول فقه» یعنی پایه‌های مستحکم بنای رفیع فقه؛ بنابراین «فقه»، علم بدست آوردن حکم شرعی فرعی از ادله و منابع است، و این مکانیزم خود نیازمند ابزار است که مهم‌ترین و اختصاصی‌ترین آن «اصول فقه» است، لذا این علم به قول شهید مطهری & به فن^۲ نزدیک‌تر است. از

^۱ - «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، ج ۱، ص ۹۴.

^۲ - «مجموعه آثار شهید مطهری»، ج ۲۰، ص ۲۸.

همین جاست که علم اصول فقه را، متدلوژی استنباط حکم شرعی، و در واقع علم روش‌شناسی فقه و استنباط احکام دین می‌نامند.

اقوال و باز تعریف علم اصول

از مجموع تعاریف در باب تعریف علم اصول و تبیین موضوع آن، همه در تلاشند تا جایگاه مقدمیت این علم را بشناسانند، و بعد از مستند و مستدل‌سازی، در ردیف ابزارهای استنباط احکام شرعی به‌نشانند. به نمونه‌هایی از آن تعاریف توجه فرمائید.

الف. مشهور علمای اصول: «علم اصول، علم به قواعد آماده شده برای استنباط احکام شرعیه فرعیه از روی ادله تفصیلیه آن احکام را گویند».^۳

ب. آخوند خراسانی: «علم اصول صنعتی است که شناخته می‌شود به وسیله آن قواعدی که می‌توانند در طریق استنباط حکم شرعی قرار گیرند یا قواعدی که مجتهد در مقام عمل به آن تمسک می‌نماید».^۴

ج. محقق نائینی: «علم اصول، علم به یک سلسله کبریاتی است که در صورت انضمام به صغریاتش، یک حکم فرعی کلی را نتیجه می‌دهد».^۵

د. شهید صدر: «علم اصول، علم به عناصر مشترکی است که در عملیات استنباط حکم شرعی به کار می‌رود».^۶

ه. محقق اصفهانی: «علم اصول، علمی است که در آن از یک‌سری قواعدی بحث می‌شود که برای به دست آوردن حجت بر حکم شرعی آماده شده‌اند».^۷

و. مرحوم مظفر: «علم اصول دانشی است که در آن قواعدی بررسی می‌شود که نتیجه آنها در استنباط حکم شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد».^۸

ز. محقق خوئی: «علم اصول، علم به قواعدی است که بدون واسطه در طریق استنباط حکم شرعی

^۳- الفصول الغریبه»، ص ۹؛ «اوثق الوسائل»، ج ۵، ص ۳۱؛ «بحرالفوائد فی شرح الفرائد»، ج ۱، ص ۳.

^۴- «کفایة الاصول»، ص ۹.

^۵- «فوائد الاصول»، ج ۱، ص ۱۹.

^۶- «دروس فی علم الاصول»، ج ۱، ص ۴۳.

^۷- «نهاية الدراية»، ج ۱، ص ۴۲.

^۸- «اصول الفقه»، ج ۱، ص ۵.

الهی قرار می‌گیرد».^۹

ح. حضرت امام خمینی: «علم اصول، علم به قواعد آلی ای است که در کبری استنباط حکم کلی فرعی الهی یا وظیفه عملی قرار می‌گیرد».

در این میان عده‌ای مثل «صاحب معالم»، «محقق اصفهانی» و «مرحوم مظفر» بر این جایگاه علم اصول که متکفل حجت‌سازی احکام شرعیّه است تصریح و تاکید دارند و بقول شهید مطهری &: «... ضرورت دارد تا در یک علم دیگر از روی ادله عقلی و نقلی قطعی تحقیق شود، تا گونه صحیح مراجعه به منابع، مدارک فقه، استخراج و استنباط احکام اسلامی تبیین شود؛ علم اصول این جهت را بیان می‌کند».

اقوال علما در مورد قاعده فقهی و اصولی

شیخ انصاری (ره)

شیخ انصاری (ه) در مورد قاعده فقهی و اصولی چنین نظر داده‌اند: قاعده اصولی آن است که فایده و نتیجه آن مختص مجتهد است و برای مقلد بی-فایده است اما مساله فقهیه و قاعده فقهیه آن است: که فایده و نتیجه آن مختص به مجتهد نیست، بلکه به نحو مشترک هم برای مجتهد و هم برای مقلد قابل استفاده است، مثلاً بحث حجیت خبر واحد یک قاعده اصولی است و دلیلش این است که نتیجه این بحث خبر الواحد حجه چیزی است که فقط به درد مجتهد می‌خورد و برای مقلد قابل استفاده نیست، اما در مثل «قاعده کل ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده»، هم برای مقلد و هم برای مجتهد فایده دارد. مثلاً اگر مجتهد در کتاب فتوای خود بنویسد خبر واحد حجت است، مقلد هیچ استفاده‌ای از این قضیه نمی‌تواند ببرد اما اگر فرضا بنویسد بیع فاسد ضمان آور است این هم برای مجتهد و هم برای مقلد قابل استفاده است. (شیخ انصاری، مرتضی، ۱۴۱۶ ق: ۲/ ۵۴۴).

از کلمات شیخ استفاده می‌شود که فرق میان قاعده فقهی و اصولی، دو چیز است:

الف. قاعده اصولی، از عوارض و احوال دلیلهای چهارگانه بحث می‌کند. در بحث استصحاب می‌نویسد:

«أما علی القول بكونه من الاصول العمليّة ففی كونه من المسائل الاصولیة غموض؛ من حیث إن الاستصحاب حیثیة قاعده مستفاده من السنه و لیس التكلّم فیہ تكلماً فی أحوال السنه.» (شیخ انصاری، مرتضی، ۱۴۱۶ ق: ۲/ ۵۴۴).

^۹ - «محاضرات فی الاصول»، ج ۱، ص ۸.

بنابراین که استصحاب از اصول عملیه باشد، در بودن آن از مسائل اصولی، مشکل است؛ زیرا در این صورت، استصحاب از روایت استفاده می‌گردد و بحث در باره آن، بحث از احوال سنت نخواهد بود.

ب. از عبارت مذکور از شیخ در چند سطر پیش به دست آمد که ملاک مسأله اصولی این است که به کارگیری آن اختصاص به مجتهد دارد و قاعده فقهی را مکلف نیز می‌تواند به کارگیرد ولی مرحوم نائینی گوید: «نعم یشکل کون الاستصحاب من المسائل الفرعیة بأنّ إجراءها فی موردها ... مختص بالمجتهد و لیس وظیفه للمقلد.» (نائینی، میرزا محمدحسین و محمدعلی کاظمی، ۱۳۷۶: ۱ / ۱۹). این که استصحاب از مسائل فقهی (قاعده فقهی) باشد مورد اشکال است؛ زیرا به کارگیری آن، اختصاص به مجتهد دارد و وظیفه مقلد نخواهد بود.

۲. آخذ خراسانی (ره)

ملاک مسأله اصولی این است که به کارگیری آن اختصاص به مجتهد دارد و قاعده فقهی را مکلف نیز می‌تواند به کارگیرد. در این باره می‌نویسد:

«نعم یشکل کون الاستصحاب من المسائل الفرعیة بأنّ إجراءها فی موردها ... مختص بالمجتهد و لیس وظیفه للمقلد.» (۱)

این که استصحاب از مسائل فقهی (قاعده فقهی) باشد مورد اشکال است؛ زیرا به کارگیری آن، اختصاص به مجتهد دارد و وظیفه مقلد نخواهد بود.

آشتیانی در حاشیه فراید می‌نویسد:

«و أما إذا كان التکلم فيه من حيث حکم الشرع فهل البحث بهذه الملاحظة يدخل فی البحث عن مسائل علم الفقه أو مسائل علم الاصول؟ و جهان؛ أوجهها الأول؛ نظراً إلى أن البحث فی المسألة بهذه الملاحظة لیس بحثاً عن أحوال الأدلة و عوارضها.» (۲) (محمد حسن آشتیانی، ۸ /)

اگر بحث در استصحاب، از جهت حکم شرعی باشد، آیا این بحث داخل در علم فقه است، یا از مسائل علم اصول، دو وجه ممکن است. نظر نخست منطقی‌تر است؛ زیرا بحث از این جهت، بحث از احوال و عوارض ادله نیست.

از پاره‌ای کلمات آخوند استفاده می‌شود که فرق مسأله اصولی و قاعده فقهی را در دایره شمول می‌داند و در بحث از این که چرا اصالة الطهارة در شمار اصول عملیه قرار نگرفته است، می‌نویسد:

«زیرا اصالة الطهارة مطلبی است روشن و نیاز به استدلال ندارد.» بعد می‌نویسد:

«هذا مع جریانها فی کل الأبواب و اختصاص تلك القاعدة ببعضها». (آخند خراسانی، ۱۴۲۶ ق: ۱۶۷ / ۲)

مسأله اصولی، در تمامی بابهای فقه جریان دارد، ولی قاعده طهارت اختصاص به برخی از بابهای فقه دارد.

۳. محقق نائینی (ره)

مرحوم نائینی فرق قاعده فقهی و اصولی را چنین شرح داده است :

۱. ایشان فرق بین قاعده اصولی و قاعده فقهی را یک امر دانسته و تنها یک فرق بیان کرده‌اند ولی در جای دیگر فرموده‌اند که دو فرق بین آن دو وجود دارد: «فرق اول این است که قاعده اصولی آن قاعده ای است که متضمن یک حکم کلی باشد، قاعده فقهی آن است که متضمن یک حکم جزئی باشد» یعنی فرق اول از نظر ایشان مساله کلیت و جرئیت است.

«ثم إن المائز بين المسألة الاصولية و القاعدة الفقهية بعد اشتراكهما في أن كلاً منهما يقع كبرى لقياس الاستنباط هو أن المستنتج من المسألة الاصولية لا يكون إلّا حكماً كلياً بخلاف المستنتج من القاعدة الفقهية فإنه يكون حكماً جزئياً و إن صلحت في بعض الموارد لاستنتاج الحكم الكلي أيضاً.» (نائینی، محمد حسین، ۱۳۷۶ ش: ۱۹ / ۱).

۲. فرق دوم این است که قاعده فقهی آن مساله و قضیه ای است که به طور مستقیم به عمل آحاد مکلفین مرتبط است اما قاعده اصولی مستقیماً به عمل آحاد مکلفین مرتبط نیست. (خویی، ۱۴۳۰ ق: ۱ / ۱)

محقق نائینی، در دور بعدی از تدریس اصول، افزون بر این فرق، ابراز داشته است: «اجرای قاعده فقهی، به دست مکلف است، ولی اجرای مسأله اصولی، اختصاص به مجتهد دارد (ابوالقاسم خویی و نائینی، ۱۳۵۷ ق: ۳ / ۱)»

۴. آیت الله خویی (ره)

ایشان فرموده است: با توجه به اشکالی که در بیان مرحوم نائینی وجود دارد باید یک ضابطه جدید و وجه دیگری برای فرق قاعده اصولی و قاعده فقهی بیان کرده اند لهذا نامبرده تفاوت قواعد فقهیه با قواعد اصولیه و فرق بین آن دو را در این می‌داند که قاعده اصولی در رابطه با استنباط حکم است و قاعده فقهی مربوط به تطبیق است. در قاعده اصولی حکم کلی استنباط می‌شود و در قاعده فقهی حکم کلی تطبیق می‌شود؛ یعنی یک حکم کلی است که بر مصادیق و افرادش منطبق می‌شود، پس فرق بین قاعده اصولی و قاعده فقهی از نظر مرحوم آیت الله خوئی فرق توسط و تطبیق است، مثلاً با قضیه؛ الخبر الواحد حجة و کبرا قرار دادن آن و ضمیمه کردن یک صغری، یک حکم را استنباط می‌کنیم مثل وجوب نماز جمعه. و نیز: «چه بسا قواعد فقهی و حتی بعضی از مسائل فقهی قابل القاء به مقلدین نیستند مثلاً قاعده» مایضن ولایضن قاعده «المؤمن عند شروطهم» یا قاعده «کل شرط مخالف للکتاب والسنة فهو باطل». (خوئی، ۱۴۳۰ ق: ۱۱/۱۰/۱).

اما در مثل «کل ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» حکمی استنباط نمی‌شود بلکه حکم را منطبق می‌کنید بر مصادیقش که مثلاً یکی از مصادیقش بیع فاسد است و مصداق دیگر آن اجاره فاسد است یا به نحو جزئی‌تر بیع معین خارجی، این هم یکی از مصادیقش است و همه این‌ها تطبیق است و نه استنباط. (خوئی، ۱۴۳۰ ق: ۸/۱).

نامبرده می‌نویسد: «والنکته فی اعتبار ذلک (تقع بنفسها فی طریق استنباط) فی تعریف علم الاصول هی الاحتراز عن القواعد الفقهیه فإنها تقع فی طریق استفاده الأحكام الشرعیة الإلهیة و لایکون ذلک من باب الاستنباط و التوسیط بل من باب التطبيق و بذلک خرجت عن التعریف». (خوئی، ۱۴۱۷ ق: ۲۶۶/۳).

همچنین در مصباح الاصول، در بحث قاعده فراغ، تفاوت مسأله اصولی را با قاعده فقهی، در دو چیز بیان کرده است:

۱. أن تكون كبرى المسألة بعد ضمّ الصغرى إليها منتجة للحكم الفرعى الكلى ...

۲. إن تطبيق القواعد الاصولية على المصاديق إنما هو بيد المجتهد و ليس للمقلد حظّ فيه. (خوئی، ۱۴۱۷ ق: ۲۶۶/۳).

ملاک اصولی بودن مسأله، دو چیز است:

۱. قضیه‌ای که مسأله اصولی کبرای آن قرار می‌گیرد، نتیجه‌اش حکم فرعی کلی باشد.

۲. تطبیق مسائل اصولی بر مواردش، اختصاص به مجتهد دارد و مقلد را در آن بهره‌ای نیست.

۵. حضرت امام خمینی (ره)

حضرت امام (ره) درباره تفاوت و تمایز قاعده اصولی و قاعده فقهی می‌نویسد:

«لأبأس بتعريفه بأنه هو القواعد الآلية التي يمكن أن تقع كبرى. لاستنتاج الأحكام الكلية الإلهية أو الوظيفة العملية فالمراد بالآلية ما لا ينظر فيها بل ينظر به ما فقط و لا يكون لها شأن إلا ذلك فتخرج بها القواعد الفقهية فإنها منظور فيها.» (امام خمینی، ۱۴۱۵ ق: ۲/ ۴۴). ممکن است تعریف دانش اصول به قواعد ابزاری است که می‌تواند کبرا برای قضیه‌ای واقع گردد که احکام کلی الهی را و یا وظیفه عملی را نتیجه بدهد، پس مقصود از قواعد راهنما، قواعدی است که به عنوان طریق به آن‌ها نگاه می‌شود، نه به عنوان مستقل و کار آن‌ها تنها طریق واقع شدن است، بنابر این، قواعد فقهی از تعریف علم اصول خارج هستند؛ زیرا آنها به گونه مستقل دیده می‌شوند، نه به گونه طریق.

به عبارت دیگر؛ قاعده فقهی آن است که خودش مقصود بالاصاله است ولی قاعده اصولی خودش مقصود بالاصاله نیست. قاعده فقهی آلت نیست و ابزار برای رسیدن به یک امر دیگر و حکم دیگر نیست و ما فيه ينظر است و ما به خودش نظر داریم و حکمی که از این قاعده استفاده می‌شود و حکمی که آنرا بیان می‌کند مقصود بالذات است و با این نمی‌خواهیم یک چیز دیگری را بیابیم، واسطه نیست. اما قاعده اصولی یک قاعده آلی است و واسطه و ابزار و ما به ينظر است، مثل آینه می‌ماند که با آن می‌خواهیم به چیز دیگری برسیم و مقصود بالذات نیست، مثل حجیت خبر واحد، خبر الواحد حجت برای این است که شما را برساند به وجوب نماز جمعه یعنی خود این قاعده اصولی ارزش ذاتی ندارد بلکه یک ابزاری و واسطه ای است برای وجوب نماز جمعه.

حاصل فرمایشات امام (ره) این است که؛ مسأله اصولی آن است که دراستنباط حکم شرعی کلی خواه واقعی و یا خواه ظاهری کبری درقضیه قرارگیرد و متعلق آن ابتدأعمل هیچ یک از مکلفین نباشد بلکه پس از تطبیق نتیجه بر مواردخاص جزئی به آن‌ها مرتبط شود. اما قاعده فقهی اگرچه دراستنباط کبری قضیه قرار می‌گیرد، امانتیه آن امری است جزئی که متعلق آن عمل یکایک مکلفین بلاواسطه می‌باشد. (محمد حسن مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱/ ۶۴).

در تهذیب الاصول فرق مسأله اصولی وقاعده فقهی را چنین بیان می کند:

قاعده فقهی خود مستقلاً یک حکم شرعی است. برخلاف مسأله اصولی که واسطه در ثبوت یک حکم شرعی است. (جعفر سبحانی، ۱۳۶۳: ۶/۱).

در جواهر الاصول؛ تقریرات درس خارج فقه، امام (ره) فرموده اند:

قاعده فقهی خود یک حکم شرعی است واسطه در اثبات احکام جزئی نیز می باشد، در حالی که مسأله اصولی واسطه در اثبات احکام کلی است. (محمد حسن مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۸: ۶۴/۱) و در تنقیح الاصول فرق بین مسأله اصولی و قاعده فقهی چنین بیان نموده است :

بکارگیری بعضی قواعد فقهی مثل قاعده «مایضمن» تنها به مجتهد اختصاص دارد و اجرای برخی دیگر از قواعد فقهی میان مجتهد و مقلد مشترک است. اما تطبیق مسائل اصولی منحصرأ در تخصص مجتهد می باشد. (حسین تقوی اشتهاردی، ۱۳۸۵: ۲۲/۱-۲۳).

مرحوم امام (ره) فرقه های دیگری را بیان می کند که به این شرح می باشد.

۱. برخی از قواعد فقهی در جهت تقیید احکام اولیه قرار دارد، در حالی که در مسأله اصولی هیچ عنایتی به این جهت وجود ندارد

۲. نتیجه قاعده فقهی حکم جزئی است. در حالی که نتیجه مسأله اصولی امر کلی است

۳. متعلق قاعده فقهی از همان ابتدا عمل مکلفین است. اما متعلق مسأله اصولی ابتداً عمل هیچ یک از مکلفین نمی باشد. (جعفر سبحانی، ۱۳۶۳: ۶۴-۶۵).

باتوجه به مطالبی که امام (ره) در مسأله فرق بین قاعده فقهی و مسأله اصولی بیان فرمودند. به این نتیجه می رسیم که مسأله اصولی اجرائیش به عهده مجتهد است اما ما و حکم کلی است که در تمام ابواب فقهی جاری است ولی از قاعده فقهی به احکام جزئی فقهی می رسیم. در واقع فرمایش امام (ره) همانند فرمایش مرحوم شیخ انصاری (ره) می باشد...

۶. شهید صدر (ره)

مانند «قاعده اشتراک»^{۱۰} و «قاعده لا ضرر»^{۱۱} و «قاعده صحت»^{۱۲}.

اما این که اصالة الطهارة، چون در اجرای آن اختلاف نیست، پس از قواعد فقهیه است؛ نیز قابل مساعدت نیست، زیرا اصالة الاشتغال در موارد علم اجمالی غیر بدوی، و برائت عقلیه نیز اختلافی و محتاج استدلال نیست پس باید از قواعد فقهیه به شمار آیند.

ج. بررسی رأی محقق نائینی (ره)

سخن ایشان در «فوائد الاصول» که ملاک را در مساله اصولیه، کلی بودن نتیجه و در قاعده فقهیه جزئی بودن نتیجه دانسته‌اند؛ به برخی از قواعد فقهیه که نتیجه آنها کلی است، نقض می‌گردد، مانند دلالت قاعده لا ضرر بر عدم وجوب وضو در تمام موارد ضرر. برابر این نظر، این قواعد باید داخل در دانش اصول باشند. وانگهی اگر ملاک قاعده فقهیه بودن فقط در جزئیت است، این در مساله فقهیه که جزئی است نیز جریان می‌یابد. اما نظر ایشان در «أجود التقریرات» که ملاک را در مساله اصولی، اختصاص اجرای آن را به مجتهد دانسته‌اند نیز مورد اشکال است زیرا قاعده «ما یضمن» و «نفوذ شرط موافق کتاب» و... مکلف نمی‌تواند بر مواردش تطبیق کند.

د. بررسی رأی محقق خویی (ره)

ایشان که ملاک مساله اصولیه را در توسط در استنباط و ملاک قاعده فقهیه را تطبیق می‌دانند، درست نیست. زیرا این ملاک به قول شهید صدر^{۱۳} برمی‌گردد به چگونگی طرح بحث. از باب مثال مساله نهی از شیء آیا مقتضی فساد است یا خیر؟! اگر به همین عنوان گردد، بحث اصولی است؛ زیرا واسطه در استنباط حکم شرعی است. ولی اگر این گونه مطرح شود؛ آیا عبادتی که نهی شده، باطل است یا خیر؟! قاعده فقهیه خواهد بود، زیرا نسبت به مسائل فقهی تطبیق دارد نه توسط. اما نظر ایشان در «مصباح الاصول» که ملاک اصولی را اختصاص اجرای آن به مجتهد و ملاک قاعده فقهی را اشتراک اجرای آن میان مجتهد و مقلد می‌دانند با کلام خودش در «محاضرات» نقض می‌گردد زیرا در آنجا

^{۱۰} - قاعده اشتراک یعنی اگر حکمی برای یک مکلف یا گروه خاصی از مکلفین (بدون آنکه دلیلی بر مقید بودن آن حکم برای شخص، گروه یا زمان خاص مثل زمان حضور امام X وجود داشته باشد) ثابت شود خواه به خطاب لفظی یا دلیل لیبی مثل اجماع، شامل همه مکلفین در همه اعصار و امصار تا قیامت می‌شود. ر.ک: «قواعد الفقهیه مرحوم بجنوردی»، ج ۲، ص ۵۳.

^{۱۱} - قاعده لا ضرر یعنی در اسلام هرگونه حکمی که مستلزم ضرر باشد، منفی اعلان شد.

^{۱۲} - قاعده صحت یعنی افعالی که از شخص مسلمان یا خود مکلف (بنابر اختلاف آرا) صادر می‌شود؛ در صورت شک در صحت آنها باید حمل بر فعل صحیح واقع گردند و در پی آن همه آثار واقعی شرعی را بر آن بار نمود ر.ک: «قواعد الفقهیه، آیت‌الله مکارم»، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۵.

^{۱۳} - «بحوث فی علم الاصول»، ج ۱، ص ۲۲.

می‌فرمایند: «چه بسا مساله فقهی که مانند مساله اصولی باشد، چرا که مکلف نمی‌تواند آن را بر مواردش تطبیق کند، همانند قاعده فقهیه «نفوذ الشرط الموافق للکتاب او السنّه» و ...

هـ بررسی رأی شهید صدر(ره)

این شهید سعید که ملاک مساله اصولیه را عدم اختصاص به باب معینی از فقه دانسته‌اند، به مواردی از قواعد فقهیه که مرتبط به جمیع ابواب فقه‌اند و مشهور به قواعد فقهیه عامه‌اند، مثل سه قاعده مذکور (اشتراک، صحت، لا ضرر) نقض می‌گردد، و از طرف دیگر برخی از مسائل اصول در تمامی ابواب فقهیه جریان ندارد مانند دلالت نهی در عبادت که موجب فساد می‌گردد یا خیر؟!

و. بررسی رأی امام خمینی(ره)

نظر این مرد بزرگ انطباق می‌باشد، زیرا قواعد اصولیه که قواعد آلی‌اند و به تعبیر ایشان ما به نظرند؛ قواعدی‌اند که خود هدف نیستند، بلکه راه رسیدن به یک هدف دیگرند یعنی همان حکم کلی الهی فرعی باشد، و این با موضوع علم اصول که «الحجه فی الفقه» باشد منطبق‌تر به نظر می‌رسد ولی قواعد فقهیه استقلالی و ما فیہ نظرند؛ خود مقصود بالاصالّه و یک هدف یعنی یک حکم فرعی کلی‌اند. ما إنشاء الله الرحمن با توضیحات و تکمیلاتی به تقویت و تشیید همین رأی می‌پردازیم.

نتیجه نهایی

با نگاهداشت مطالب شش محور فوق می‌توان ویژگی‌های هر یک از قواعد فقهیه و اصولیه را به شرح زیر تنظیم نمود.

اما ویژگی‌های قواعد اصولیه:

الف. این قواعد یک سلسله حجج و براهینی‌اند که به منظور رفع نیاز فقیه در راستای تبیین احکام و وظایف عملی مکلفین آماده شده‌اند.

ب. نتیجه حاصله از این قواعد یک سلسله احکام و وظایف کلی‌اند که به برکت آنها منجزیت و معذریّت نسبت به حکم شرعی در برابر تکالیف الهی، به مکلف هدیه می‌شود.

ج. این قواعد آلی و تبعی هستند و صرفاً دارای مطلوبیت غیرمی‌اند.

د. معرفت و استنتاج قاعده اصولی متوقف بر قاعده فقهیه نیست از این رو قاعده اصولیه این صلاحیت را دارد که علت برای قاعده‌ای از قواعد فقهیه قرار گیرد ولی عکس این قضیه صادق نیست. هـ استنتاج، استحصال و استعمال آن، صرفاً در ید قدرت مجتهد صاحب رأی است.

اما ویژگی های قواعد فقهیه:

- الف. این قواعد، مجموعه ای از احکام کلی و عامی اند که در ابواب گوناگون فقه جریان می یابند.
- ب. نتیجه بدست آمده از قواعد فقهیه، یک سلسله از احکام جزئی (تکلیفی یا وضعی) هستند که به شکل مستقیم و مباشر به عمل مکلف مربوط می شود.
- ج. متن این قاعده خود یک حکم شرعی کلی است، که از راه تطبیق بر مصادیق خود بار می شود.
- د. این قواعد استقلالی و اصلی هستند و دارای مطلوبیت نفسی اند.
- ه. شناخت و استنتاج قواعد فقهیه متوقف بر قاعده اصولیه می باشد و بین این دو دسته از قواعد طولیت و ترتب برقرار است؛ مثل قاعده «مشروعیت عبادات صبی» که یکی از ادله ادعایی آن مسئله اصولی «الامر بالامر»^{۱۴} می باشد.

اما تعریف «قواعد اصولیه»:

به مجموعه ای از حجج و براهین کلی که واسطه در منجزیت یا معذریت نسبت به حکم شرعی فرعی یا وظیفه کلی عملی مکلف می شوند؛ قواعد اصولیه اطلاق می شود.

اما تعریف «قواعد فقهیه»:

به مجموعه ای از احکام کلی شرعی فرعی که جهت تطبیق بر مصادیق و موضوعات جزئیه بکار گرفته می شوند؛ قواعد فقهیه گفته می شود.

آرای اصولیان در تعریف و تفاوت مسئله اصولی و فقهی تفاوت جوهری نباشد چرا که بعضی از این تعاریف نظر به نتیجه قاعدتین دارد، بعضی نظر به اعمال دو قاعده و بعضی نظریه آلیت و استقلالیت دو قاعده دارد، که نتایج زیر به دست می آید:

حکم منتج از قاعده اصولی، کلی و از قاعده فقهی، جزئی است.

مسئله اصولی متضمن حکم فرعی جزئی نیست برخلاف قاعده فقهی که متضمن حکم شرعی است.

مسئله اصولی فراگیر است برخلاف قاعده فقهی که در ابواب خاصی قابل استفاده می شوند.

مسئله اصولی مخصوص مجتهد است مقلد نمی تواند از آن استفاده کند، برخلاف قاعده فقهی که مقلد هم می تواند از آن استفاده کند.

قواعد فقهی جایگاه استقلالی در استنباط دارند برخلاف قاعده اصولی که به عنوان وسیله استفاده می شود.

^{۱۴} - از مسائل مورد کنکاش در مبحث الفاظ علم اصول فقه، بحث «الامر بالامر» است بدین معنا که مولی، عبد اولی را امر می کند تا او عبد ثانی را به انجام کاری امر کند؛ حال در ما نحن فیه آیا می توان گفت چون ولی صبی امر به تمرین و تعویذ فرزند غیربالغ خود بر عبادت شده است؛ این کاشف از آن است که ما مامور، به بودن عمل عبادی صبی حکم کنیم؟! ر.ک: «القواعد الفقهیه للفاضل اللنکرانی»،

استنتاج در مسأله اصولی متوقف بر قاعده فقهی نیست؛ برای به کارگیری قاعده فقهی نیازمند یک قاعده اصولی مثل حجیت خبر واحد و حجیت ظواهر می باشیم، بر خلاف قاعده اصولی که برای استنتاج از آن نیازمند قاعده فقهی نیستیم.

کتابنامه

- آخوند خراسانی، محمدکاظم، *کفایة الاصول*، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث، چاپ سوم
ابن اثیر، محمد بن جریر، *النهاية فی غریب الحدیث و الاثر*، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.
اصفهانى، محمدحسین، «نهاية الدراية فی شرح الكفاية»، چاپ دوم، مؤسسه آل‌البیت^۱ لاحیاء التراث،
بیروت، ۵ جلد، ۱۴۲۹ق
ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
امام خمینی، سید روح‌الله، *أنوار الهدای*، مؤسسه نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۵ق.
امام خمینی، *مناهج الوصول الی علم الاصول*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۷ش.
انصاری، مرتضی، *فرائد الاصول*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.
برجی، یعقوب‌علی، *تاریخ علم اصول و فقه در شیعه*، چاپ دوم، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۳۹۳ش.
تقوی اشتهاردی، حسین، *تنقیح الاصول*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵ش.
تهانوی، محمد بن علی، *کشاف اصطلاحات الفنون*، بیروت، دارصادر، بی‌تا.
خویی، سید ابوالقاسم، *مصباح الاصول*، تقریر: سید محمدسرور بهسودی، قم، مکتبه داورى، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
خویی، سید ابوالقاسم، *محاضرات فی اصول الفقه*، مؤسسه الخوئی الإسلامیه، چهارم، ۱۴۳۰ق.
راغب اصفهانى، حسین، *مفردات ألفاظ القرآن*، لبنان - سوریه، دار العلم - دار الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
رحمانی، محمد، *مجله فقه اهلبیت (ع)*، شماره ۷، قم، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامیه مذهب اهلبیت (ع)، ۱۳۷۵ش.

زرقاء، مصطفی احمد، *المدخل الفقهي العام*، دمشق، مطبعة طربین، چاپ دهم، ۱۳۸۷ق.

سبحانی، جعفر، *المبسوط فی أصول الفقه*، قم، انتشارات مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹ش.

سبحانی، شیخ جعفر، *تهذیب الاصول*، تقریر بحث امام خمینی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳ش.

سبحانی، شیخ جعفر، قم، درس خارج اصول، ۱۳۹۰/۷/۵.

شاهرودی، سید محمود، بحوث فی علم الاصول، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامي، قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.

شهابی، محمود، مجله فقه اهلیت (ع)، شماره ۷، قم، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهلیت (ع)، ۱۳۷۵ ش.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، تمهید القواعد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.

شهید صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، تقریر: سید محمود هاشمی، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهلیت، چاپ سوم، ۲۰۱۰.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی، چاپ دوم، ۱۴۲۵ ق.

طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران، مکتب نشر الثقافة الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.

فیاض، محمداسحاق، محاضرات فی اصول الفقه (تقریرات درس آیه الله خوئی)، دارالهادی، للمطبوعات، قم، چ سوم، ۱۴۱۰ ه. ق.

فیاض، محمداسحاق، محاضرات فی اصول الفقه، قم، نشر انصاریان، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.

گرچی، ابو القاسم، تاریخ فقه و فقها، در یک جلد، مؤسسه سمت، تهران - ایران، سوم، ۱۴۲۱ ه. ق.

مصطفوی، سید کاظم، القواعد الفقهیه، دارالمصطفی (ص) العالمیه، چ اول، ۱۳۸۸ ش.

مظفر، محمدرضا، «اصول الفقه»، چاپ پنجم، اسماعیلیان، قم، ۲ جلد، ۱۳۸۳ ش.

المقری الفیومی (۱۴۲۵)، المصباح المنیر، قم، دارالهجرة، الطبعة الثالثة. بی تا، بی جا.

مکارم شیرازی، قاعده فقهیه، مدرسه الإمام علی بن ابی طالب، چ سوم، ۱۳۸۷ ش.

مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، قم، مطبعة الحكمه، ۱۳۸۲.

میر عمادی، سید احمد، ایمة و علم اصول، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.

نائینی، میرزا محمد حسین، أجود التقریرات، قم، انتشارات مصطفوی، چ ۲، ۱۳۶۸، ق.

نائینی، میرزا محمدحسین، *فوائد الاصول*، تقریر: محمدعلی کاظمی، قم، جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول

.۱۳۷۶